

بررسی محتوایی آثار شیخ صدوق با محوریت عقل‌گرایی

^۱ سیده فرناز اتحاد

^۲ سید محسن موسوی

^۳ محمود دیانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۸

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی محتوایی آثار حدیثی و کلامی شیخ صدوق با تمرکز بر مؤلفه‌های عقل‌گرایی در اندیشه و روش وی است. شیخ صدوق به عنوان یکی از برجسته‌ترین محدثان و متکلمان شیعه در قرن چهارم هجری، در آثار خود چون التوحید، کمال الدین، علل الشرایع و معانی الأخبار، تلاش کرده است تا آموزه‌های دینی را با تکیه بر احادیث اهل بیت علیهم‌السلام تبیین نماید. با این حال، نحوه مواجهه او با عقل و نقش آن در تفسیر و تأویل متون دینی همواره محل مناقشه بوده است. در این مقاله، با روش تحلیل محتوا و بررسی نمونه‌وار از آثار او، جلوه‌های عقل‌گرایی و تعارض‌های احتمالی آن با گرایش حدیث‌محور شیخ صدوق مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که گرچه صدوق در ظاهر بر اصالت نقل تأکید دارد، اما در بسیاری از مواضع، به گونه‌ای گزینشی و عقل‌مدار به گزینش و تحلیل روایات می‌پردازد و در مواردی نیز برای دفاع از اصول اعتقادی، از استدلال‌های عقلانی بهره می‌برد. این پژوهش نشان می‌دهد که عقل‌گرایی در اندیشه شیخ صدوق نه در قالب عقل فلسفی، بلکه در چارچوب عقل حدیثی و در خدمت تبیین معارف دینی به کار گرفته شده است.

کلیدواژه‌ها: شیخ صدوق، عقل‌گرایی، تحلیل محتوا، عقل حدیثی، کلام شیعه.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران (m.musavi@umz.ac.ir).

۲. استادیار دانشگاه مازندران (m.musavi@umz.ac.ir).

۳. استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه مازندران (m.dayyani@umz.ac.ir).

۱. بیان مسئله

شیخ صدوق (ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، متوفای ۳۸۱ق) یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های حدیثی و کلامی در تمدن اسلامی و از مؤسسان جریان حدیث‌محور در اندیشه شیعه امامیه به شمار می‌آید. آثار گسترده و متنوع او، که طیف وسیعی از موضوعات کلامی، اعتقادی، تاریخی و فقهی را در بر می‌گیرد، جایگاهی بنیادین در شکل‌گیری سنت حدیث‌نگاری و نظام اعتقادی امامیه دارند. وی نه تنها در تدوین و تنظیم مجموعه‌های حدیثی نقش بی‌بدیلی ایفا کرد، بلکه با رویکردی خاص به تبیین آموزه‌های دینی پرداخت که هم‌زمان تلفیقی از سنت‌گرایی روایی و تمسک به عقل در چارچوب خاص خود بود.

از سوی دیگر، مفهوم عقل‌گرایی (عقل‌محوری) یکی از مهم‌ترین محورهای بحث در میان متکلمان، محدثان و فیلسوفان اسلامی است که در طی قرون متمادی، تفسیرها و خوانش‌های متفاوتی از آن عرضه شده است. در این میان، موضع شیخ صدوق نسبت به عقل و عقلانیت، یکی از مسائل مناقشه‌برانگیز و در عین حال کلیدی در ارزیابی رویکرد معرفتی اوست. برخی از محققان او را در شمار اصحاب نص و سنت صرف دانسته‌اند و معتقدند که وی به عقل به مثابه منبع مستقل در شناخت معارف دینی اعتنا نداشته است؛ در حالی که گروهی دیگر با استناد به تحلیل محتوای آثار او، به این نتیجه رسیده‌اند که صدوق در مواجهه با آموزه‌های کلامی و چالش‌های اعتقادی، عقل را در کنار نقل مورد توجه قرار داده و از آن برای تبیین و دفاع از اصول اعتقادی بهره برده است.

اهمیت پرداختن به این موضوع، از یک سو به نقش بی‌بدیل شیخ صدوق در سامان‌دهی به ساختار حدیثی امامیه در دوران پس از غیبت صغری بازمی‌گردد، و از سوی دیگر، به چالش دائمی میان عقل و نقل در سنت دینی اسلامی مرتبط است. بررسی دقیق دیدگاه‌ها و روش‌شناسی شیخ صدوق، می‌تواند به فهم عمیق‌تری از نسبت عقل و دین در تاریخ تفکر اسلامی یاری رساند و زمینه‌ای برای بازخوانی مفاهیم عقل‌گرایی سنتی در حوزه کلام شیعی فراهم آورد.

در این مقاله تلاش خواهد شد تا با تکیه بر روش تحلیل محتوای کیفی و با ارجاع مستقیم به متون اصلی شیخ صدوق نظیر التوحید، کمال الدین و تمام النعمه، علل الشرایع، معانی الأخبار، و نیز برخی آثار کمتر شناخته شده او، میزان، نوع و نحوه بهره‌گیری از عقل در منظومه

فکری او تبیین گردد.

سؤال اصلی پژوهش آن است که آیا می‌توان از عقل‌گرایی خاصی در آثار شیخ صدوق سخن گفت؟ و اگر آری، این عقل‌گرایی چه مختصاتی دارد و چگونه با سنت حدیثی سازگار می‌شود؟ از آن جا که عقل‌گرایی در تاریخ کلام اسلامی، به ویژه در سنت امامیه، همواره با تنوع و تکثر در معنا بخشی همراه بوده است، این مقاله با رویکردی انتقادی به بررسی جایگاه عقل در منظومه فکری شیخ صدوق پرداخته و در پی ترسیم تصویری منسجم و مستند از رویکرد او نسبت به عقل، عقلانیت و عقل‌گرایی در چارچوب تحلیل متون حدیثی و کلامی است. جایگاه عقل در منظومه فکری اندیشمندان اسلامی همواره یکی از محوری‌ترین مسائل در عرصه معرفت دینی بوده است. در سنت شیعی، نسبت میان عقل و نقل به ویژه در دوره پس از غیبت صغری (از قرن چهارم هجری به بعد) وارد مرحله‌ای جدید شد که در آن عالمانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ مفید نقش اساسی ایفا کردند. در این میان، شیخ صدوق به عنوان چهره‌ای شاخص از جریان حدیث‌گرایی شناخته می‌شود که موضع وی در قبال عقل و عقلانیت، زمینه‌ساز مناقشات فراوانی در بین محققان معاصرو متأخر شده است.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که آیا در آثار حدیثی و کلامی شیخ صدوق می‌توان نشانه‌هایی از عقل‌گرایی مشاهده کرد؟ و در صورت وجود چنین نشانه‌هایی، عقل‌گرایی مورد نظر او با چه مختصات و محدودیت‌هایی همراه بوده است؟ همچنین پرسش از آن که عقل در اندیشه صدوق چه جایگاهی در فرآیند داوری روایات، تحلیل مسائل اعتقادی، و دفاع از باورهای شیعی دارد، دغدغه اصلی این تحقیق را تشکیل می‌دهد.

تا کنون پژوهش‌های متعددی در زمینه شخصیت و جایگاه علمی شیخ صدوق صورت گرفته است، اما بررسی‌های دقیق درباره نوع مواجهه او با عقل، اغلب در حد اشارات کوتاه و غیرنظام‌مند باقی مانده‌اند. برای نمونه، برخی محققان مانند سید حسین مدرسی طباطبایی در مکتب در فرآیند تکامل، شیخ صدوق را نماینده جریان اخباری سنت‌گرا و مخالف عقل‌گرایی کلامی می‌دانند، در حالی که دیگرانی چون رسول جعفریان در برخی مقالات خود، با اشاره به روش استدلالی صدوق در پاسخ به شبهات، بر وجود نوعی عقل‌گرایی گزینشی در آثار وی تأکید دارند.

همچنین در برخی پایان‌نامه‌ها و مقالات فارسی، به طور محدود به این موضوع پرداخته

شده است، اما اغلب آن‌ها فاقد تحلیل محتوایی جامع و تطبیقی میان آثار مختلف صدوق هستند. در نتیجه، جای یک پژوهش جامع - که به تحلیل نظام‌مند محتوای آثار اصلی او با محوریت عقل و عقلانیت بپردازد - همچنان خالی است.

پژوهش حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی و بررسی موردی آثار شیخ صدوق، به تبیین جایگاه عقل در اندیشه وی پرداخته و نشان دهد که عقل‌گرایی در آثار صدوق، نه به معنای عقل فلسفی یا اعتزالی، بلکه در چارچوب عقل حدیثی و در خدمت روایت محوری سامان یافته است.

۲. مبانی نظری و چارچوب مفهومی تحقیق

در بررسی عقل‌گرایی در آثار حدیثی و کلامی شیخ صدوق، ابتدا باید به تبیین مفهومی و نظری واژگان کلیدی همچون «عقل»، «عقل‌گرایی»، «حدیث محوری» و «کلام امامیه» پرداخت تا چارچوب تحلیل روشن گردد. از آن‌جا که مفاهیم مذکور در طول تاریخ اندیشه اسلامی معانی متکثروگاه متعارضی داشته‌اند، تبیین دقیق و کارکردی این مفاهیم در زمینه اندیشه شیخ صدوق ضروری است.

۲-۱. مفهوم عقل در سنت اسلامی

عقل در سنت اسلامی دارای تعاریف متعددی است که می‌توان آن‌ها را در سه دسته کلی جای داد: عقل فطری و الهی (که نوری در وجود انسان تلقی می‌شود)، عقل ابزاری و استدلالی (که در فرآیند تفکر و تحلیل به کار می‌رود)، و عقل فلسفی یا عقل نظری (که در نظامات فلسفی یونانی و اسلامی چون فارابی و ابن‌سینا تعریف شده است). در مقابل، محدثان سنت‌گرا عموماً با رویکرد انتقادی به عقل فلسفی نگریسته‌اند، در حالی که عقل فطری و عقل استنباطی مورد تأیید آنان بوده است.

۲-۲. عقل‌گرایی در حوزه کلام و حدیث

عقل‌گرایی در اصطلاح علوم اسلامی به معنای پذیرش عقل به عنوان یکی از منابع مستقل معرفت دینی یا ابزار مشروع در فهم دین است. عقل‌گرایی کلامی نزد متکلمان معتزلی و برخی متکلمان شیعه (مانند شیخ مفید و خواجه نصیر) مبتنی بر اولویت عقل در تحلیل و پذیرش گزاره‌های دینی است، در حالی که در میان محدثان سنت‌گرا، به ویژه جریان حدیث‌محور قم و ری، عقل جایگاه تبعی داشته و در خدمت تأیید روایت‌ها عمل می‌کرده است.

۲-۳. عقل حدیثی؛ میان‌رشته‌ای میان عقل و نقل

مفهومی که در این مقاله به عنوان کلید فهم اندیشه شیخ صدوق به کار می‌رود، «عقل حدیثی» است؛ به معنای رویکردی به عقل که آن را در چهارچوب اعتبار روایات، درک پیام‌های ظاهری متون دینی، و تشخیص صحت یا ضعف حدیث به کار می‌گیرد، اما آن را از استقلال مطلق معرفتی محروم می‌سازد. عقل حدیثی نزد صدوق، ابزاری در خدمت درک مقبولات نقلی و دفاع از آموزه‌های کلامی شیعه امامیه است، نه منبعی مستقل در استنباط عقاید.

۲-۴. جایگاه شیخ صدوق در سیر کلام امامیه

شیخ صدوق در فضایی می‌زیست که میان دو جریان عقل‌گرایی معتزلی و سنت‌گرای اشعری، جریان امامی در حال تثبیت هویت خود بود. وی با تألیف آثاری چون کمال الدین و التوحید در پاسخ به شبهات زمانه خود، کوشید روایات اهل بیت را مبنای تبیین مباحث اعتقادی قرار دهد، اما در این مسیر، ناگزیر از بهره‌گیری از ساختارهای عقلانی نیز بود. از این رو، شناخت موضع صدوق نسبت به عقل، نیازمند فهم دقیق از ترکیب سنتی - عقلی در آثار اوست.

۲-۵. چارچوب مفهومی تحقیق

بر پایه مبانی فوق، این پژوهش از چارچوبی بهره می‌گیرد که عقل‌گرایی را نه به معنای مطلق عقلی‌سازی مفاهیم دینی، بلکه به عنوان یکی از رویکردهای معرفتی در مواجهه با متن حدیثی تعریف می‌کند. تحلیل محتوای آثار شیخ صدوق در این چارچوب، به بررسی آن دسته از مواضع، تعبیرات، و استدلال‌هایی می‌پردازد که نشان‌دهنده نقش عقل در انتخاب، تفسیر و توجیه متون دینی است.

در نتیجه، عقل‌گرایی مورد نظراین تحقیق «عقل‌گرایی درون حدیثی» است که نه در تقابل با نقل، بلکه در هماهنگی با آن - و در پاره‌ای موارد در تمیز و تأویل روایات - به کار گرفته می‌شود.

۳. کتاب التوحید

التوحید یکی از برجسته‌ترین آثار کلامی شیخ صدوق است که مباحث توحیدی و صفات الهی را در آن به تفصیل بررسی کرده است. این کتاب بیانگر تلاش او در ترکیب استدلال‌های عقلی با آموزه‌های نقلی برای تبیین یگانگی خداوند و صفات الهی است. در مقدمه کوتاه این کتاب، خود مؤلف اشاره‌ای به این عنوان نکرده است و این احتمال وجود

دارد که از عنوان این کتاب در دیگر آثارش اشاره کرده باشد. برای مثال، عنوان عیون اخبار الرضا و النبوه و کتابی که قصد نگارش آن را داشته با عنوان العظمه را در همین کتاب التوحید یاد کرده است.^۱

احتمال دیگری وجود دارد که این کتاب بعدها با این عنوان مشهور شده باشد؛ همان طور که در بندهای پایانی مقدمه کوتاه این کتاب شیخ صدوق چنین اشاره می‌کند:

فتقربت إلى الله تعالى ذكره بتصنيف هذا الكتاب في التوحيد ونفي التشبيه والجبر مستعيناً به ومتوكلاً عليه، وهو حسبي ونعم الوكيل.^۲

انگیزه شیخ صدوق از نگارش این کتاب، براساس آنچه خود در مقدمه اشاره می‌کند، رفع اتهام جبر و تشبیه از شیعه است. او معتقد است برخی بدفهمی‌ها یا غرض‌ورزی‌ها در نادرست نشان دادن تفکر شیعه، موجب شده است روایات آن‌گونه که بیان شده‌اند، به مخاطب منتقل نشوند.^۳ از همین رو، این کتاب به عنوان نخستین و مهم‌ترین نمونه از آثاری انتخاب شد که نگاه عقلانی و استدلالی شیخ صدوق را به روشنی در خود نشان می‌دهد.

با وجود این‌که در اصطلاح مشهور، شیخ صدوق را «حدیثی صرف» می‌نامند، اما بررسی این‌گونه آثار او در پرتو اندیشه‌هایش نشان می‌دهد که هرجا نیاز به استدلال عقلی باشد، وارد عرصه استدلال می‌شود. او همچنین روایاتی را که در آن‌ها استدلال عقلی به کار گرفته شده، در کتاب خود مطرح کرده است که در ادامه، به مواردی در حد فرصت این پژوهش اشاره می‌گردد.

۳-۱. نمونه اول: برهان تمناع (اثبات یگانگی خداوند)

در بحث یگانگی خداوند، شیخ صدوق از احادیث امامان معصوم، به ویژه امام صادق (ع) و امام رضا (ع)، بهره گرفته و هم‌زمان از «برهان تمناع» که یکی از برهان‌های عقلی در فلسفه اسلامی است، استفاده کرده است. او بیان می‌کند که اگر دو خدا وجود داشته باشد، میان آن‌ها تضاد و تناقض پدید می‌آید و این امر از نظر عقلانی مردود است؛ زیرا دو اراده مستقل هرگز نمی‌توانند جهان را به طور کامل اداره کنند.

این برهان نه تنها در آثار کلامی اسلامی بلکه در فلسفه نیز جایگاهی برجسته دارد و شیخ

۱. «توحید صدوق از نگاه تحلیل و نقد»، ص ۱۹۰.

۲. التوحید، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۱۷ و ۱۸.

صدوق در التوحید از آن به خوبی بهره برده است.^۱

۲-۳. نمونه دوم: برهان وحدت صفات و ذات الهی

در بخشی دیگر از کتاب التوحید، شیخ صدوق به بررسی دقیق تر صفات الهی پرداخته و از اصول عقلی، همچون قاعده «بسیط الحقیقه»، بهره گرفته است. او در این جا بر این باور است که صفات خداوند عین ذات اوست و جدایی میان صفات و ذات به معنای تجزیه در وجود خداوند خواهد بود؛ امری که با عقل و اصول توحیدی سازگار نیست. وی روایاتی از امام رضا (ع) نقل می‌کند که در آن آمده است:

خداوند همان صفات خود است و جدایی میان صفات و ذات او ممکن نیست.^۲

۳-۳. نمونه سوم: برهان حدوث

از جمله مباحثی که شیخ صدوق به آن پرداخته و در آن بهره‌گیری از استدلال عقلی و روایات دارای محتوای استدلالی به روشنی دیده می‌شود، بحث اثبات وجود خداوند است. برای مثال، ذیل روایات مربوط به حدوث عالم، مباحث را توضیح داده و به اشکالات مطرح شده در این زمینه پاسخ داده است.^۳

نکته‌ای که جالب توجه است این که شیخ صدوق، با وجود آن که مباحث را با روش نقلی مطرح و استدلال می‌کند، هرگاه در روایات با استدلال عقلی مواجه می‌شود، تعصبی به خرج نمی‌دهد؛ نه روایت را حذف می‌کند و نه مانند برخی موارد در برخی آثار، از شرح و بسط آن می‌گذرد، بلکه چون آن مضمون در روایت آمده است، به همان مبحث و استدلال عقلی نیز می‌پردازد.

شیخ صدوق در التوحید روایاتی را نقل می‌کند که به حدوث عالم اشاره دارد. برای نمونه، به ماجرای اشاره می‌کند که در حضور مأمون رخ داده و امام رضا (ع) در آن جا درباره حدوث عالم سخن گفته‌اند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْكَاتِبِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْقُلُومِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ الْجَدِّيِّ صَاحِبِ الصَّلَاةِ

۱. همان، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۲۹۸-۳۰۴.

بِجَدَّةٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ عِنْدَ الْمَأْمُونِ فِي التَّوْحِيدِ... ثُمَّ قَالَ: أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ، وَأَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ، وَنِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ، وَشَهَادَةُ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَلَا مَوْصُوفٍ، وَشَهَادَةُ كُلِّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ بِالْإِقْتِرَانِ، وَشَهَادَةُ الْإِقْتِرَانِ بِالْحَدَثِ، وَشَهَادَةُ الْحَدَثِ بِالْإِمْتِنَاعِ مِنَ الْأَزْلِ الَّذِي يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ الْحَدَثُ؛ فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مَنْ عَرَفَهُ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ...^۱

آغاز بندگی خدا، شناخت اوست و اساس شناخت خدا، توحید او. و پایه توحید، نفی صفات زائد از ذات الهی است؛ چراکه عقل‌ها گواهی می‌دهند هر صفت و موصوفی مخلوق‌اند و هر مخلوقی شهادت می‌دهد که آفریننده‌ای دارد که نه صفت است و نه موصوف. و هر صفت و موصوفی بر اقتران و وابستگی به غیر گواهی می‌دهد، و اقتران بر حدوث دلالت دارد، و حدوث بر امتناع از ازلیت؛ و آن‌که حدوث بر او راه ندارد، همان خدای ازلی است. پس آن‌که خدا را با تشبیه بشناسد، در حقیقت او را نشناخته است...

محتوای این روایت در کتاب شیخ صدوق، به دلیل وجود اقتران ورد دور و تسلسل، اثبات‌کننده وجود «محدث» است. با این توضیح که از یک جهت، هر مخلوق حادثی خالقی دارد و از طرف دیگر، هر حادثی از ازل وجود نداشته است. بنابراین، خالق او نه خودش است و نه مخلوق حادث دیگر.^۲

نمونه‌ای دیگر با همین موضوع حدوث عالم، از امام رضا عليه السلام را شیخ صدوق در باب اثبات حدوث عالم ذکر می‌کند:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدَثِ الْعَالَمِ؟ قَالَ: أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَكُنْ نَفْسَكَ وَلَا كَوْنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ؛^۳

۱. همان، ص ۳۴ و ۳۵.

۲. نور البراهین فی بیان اخبار السادة الطاهرين، ص ۹۸ و ۹۹.

۳. التوحید، ص ۲۹۴.

شخصی بر حضرت رضا (ع) وارد شد و پرسید: یا ابن رسول الله، دلیل بر حدوث عالم چیست؟ ایشان فرمود: تو نبوده‌ای و سپس موجود شدی، و حال آن‌که می‌دانی خودت را موجود نکرده‌ای و کسی که مانند توست، تو را هستی نداده است.

در این روایت، مشخص است که شخص پرسشگر از طریق استدلال و تفکر درباره چگونگی وجود خویش، به حدوث بودن عالم پی می‌برد. در همین موضوع، امام صادق (ع) نیز اشاراتی دارند که دگرگونی‌های عالم را دلیل بر حادث بودن آن بیان می‌کنند:

... فَقَالَ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدَثِ الْأَجْسَامِ؟ فَقَالَ: إِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئًا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا إِلَّا إِذَا ضُمَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ، وَفِي ذَلِكَ زَوَالٌ وَانْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الْأُولَى، وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا مَا زَالَ وَلَا حَالٌ، لِأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَيَحُولُ يُوجَدُ وَيَبْطُلُ فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحَدَثِ، وَفِي كَوْنِهِ فِي الْأُولَى دُخُولُهُ فِي الْعَدَمِ، وَلَنْ يَجْتَمِعَ صِفَةُ الْأَزَلِ وَالْعَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ...^۱

حضرت صادق (ع) به او فرمود: از هر چه می‌خواهی سؤال کن. پرسشگر گفت: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟ فرمود: من چیز کوچک و بزرگی نیافتم مگر آن‌که وقتی به آن چیز مثل آن اضافه شود، بزرگ‌تر می‌شود و در این، زوال و انتقال از حالت اول وجود دارد. اگر قدیم بود، زائل نمی‌شد و تغییر نمی‌کرد، زیرا آنچه زائل می‌شود و تغییر می‌کند، امکان دارد که موجود شود و باطل گردد. پس وجود آن پس از عدم، همان دخول در حدوث است. بنابراین، این شیء از ابتدا معدوم بوده و صفات ازل با عدم در یک چیز جمع نمی‌شوند.

۴. کتاب من لا يحضره الفقيه

این کتاب به عنوان یکی از مهم‌ترین متون فقهی شیعه شناخته می‌شود و در آن شیخ صدوق به ارائه احکام فقهی پرداخته است. اما در بخش‌های مختلف کتاب، او از عقل نیز برای تفسیر و رفع تعارضات روایات استفاده می‌کند.

این کتاب با توجه به معنای عنوان آن مخصوص مخاطبی است که به فقیه دسترسی ندارد. براساس نظر خود مؤلف در مقدمه کتاب، در پاسخ به تقاضای شخصی نگارش شد

که به اهمیت وجود کتابی همچون کتاب من لایحضره الفقیه اشاره کرده است:

... هنگامی که خواست و مشیت باری مرا بسوی بلاد غربت روانه ساخت، و دست تقدیر و سرنوشت گذارم را به سرزمین بلخ قصبه ایلاق انداخت، سید متعهد و پایبند دین، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنٍ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ [حَسَنَ بْنِ] حُسَيْنَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام که معروف است به «نعمت» به آن قصبه وارد شد، و من به مجالست با وی بسیار خرسند و شادمان شدم، و با همدمی و همصحبتی او قلبم روشن و سینه‌ام گشوده شد، و به دوستی و محبتش بسیار مفتخر و سرافراز گشتم، به جهت اخلاق ستوده‌ای که بر شرافت و اصالت خانوادگی خود افزوده بود؛ از حیا و شایستگی، آرامش دل، هیبت، دینداری و تعهد، پاکدامنی، پرهیزگاری و فروتنی.

وی روزی از کتاب مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الرَّازِي، طبیب، که نامش را من لایحضره الطیب گذاشته، یاد کرد و گفت: این کتابی است در موضوع خود (با کمی حجمش) جامع و وافی، و از من درخواست کرد که در فقه و حلال و حرام و قوانین و مقررات شرع، کتابی بنویسم، به قسمی که همه آنچه را که در موضوعات مختلف فقه (از طهارت تا دیات) تاکنون نوشته‌ام، دربرداشته باشد و آن را «کتاب من لایحضره الفقیه» نام نهادم، تا به وقت نیاز بدان مراجعه کرده و مورد اعتماد و اطمینانش باشد و به آن عمل کند، و با کسانی که آن را مطالعه کرده و از آن نسخه برداشته و به آنچه در آن است عمل کنند، در اجر شریک باشد، در صورتی که وی از بیشتر کتاب‌های من که همراه خود داشتم، نسخه برداشته و یا از من به گوش خود احادیث را شنیده و اجازه روایتش را نیز گرفته بود، و بر تمامی آن‌ها - که حدود ۲۴۵ مجلد می‌شد - آگاهی داشت.

این جانب چون او را - که خدای توفیقش دهد - اهل و شایسته یافتم، پیشنهادش را به این کار پذیرفتم و این کتاب را با حذف اسناد - که مبدا سبب افزایش حجم کتاب شود - تألیف کردم، اگرچه در ذکر آن فائده بسیار بود...^۱

با بررسی متن کتاب من لایحضره الفقیه و آنچه درباره روش شیخ صدوق دریافت می‌شود، می‌توان قوه استدلال و عقل‌گرایی صدوق را مورد دقت قرار داد. شیخ صدوق با استدلال و

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲ و ۳.

برهانی که برای انتخاب روایات و از آن جزئی‌تر برای انتخاب بخشی از روایات مطرح می‌کند، مشخص می‌شود با استدلال و برهانی خاص سمت روایات می‌رود و این طور نیست که تمام روایت را انتخاب کرده باشد:

در این کتاب فقط روایاتی را می‌آورم که به آن‌ها فتوا می‌دهم و به صحت آن‌ها حکم می‌کنم و به حجیت آن‌ها بین خود و پروردگارم اعتقاد دارم.^۱

این نمونه مخصوصاً درباره یکی از علت‌های تقطیع حدیث در کتابش، مشخص می‌کند از آن‌جا که در این کتاب قصد فتوا دادن دارد، این‌گونه استدلال و سپس برای ذکر روایات عمل کرده است،^۲ ضمن این‌که این شیوه مورد تأیید فقها است؛ زیرا فقها حجیت داشتن یک قسمت از روایت و عدم حجیت بخش دیگری از آن را ممکن دانسته و آن را مانع از تمسک به بخش دارای حجیت نمی‌دانند؛^۳ همچنان که این مطلب مورد تأیید فقهای معاصر نیز هست.^۴

۴-۱. نمونه اول: اجتهاد فقهی و عقل

شیخ صدوق در مسئله وضو و شرایط تیمم، به ویژه در حالاتی که آب به سختی یافت می‌شود یا استفاده از آن خطر دارد، با استناد به عقل، حکم به جواز تیمم می‌دهد. او با بهره‌گیری از قاعده «لا ضرر» بیان می‌کند که حکم شرعی نباید به ضرر یا آسیب انسان منجر شود، و این قاعده - که بر پایه عقل و نقل است - توجیه‌گر حکم تیمم در چنین شرایطی است.^۵

۴-۲. نمونه دوم: رفع تعارض میان روایات

در بخشی از این کتاب، شیخ صدوق به بررسی تعارض میان دو روایت در مورد مسئله نماز مسافر پرداخته است. او در این‌جا بیان می‌کند که اگرچه نقل برای تعیین حکم شرعی ضروری است، اما اگر دو روایت در تعارض باشند، باید به حکم عقل رجوع کرد. عقل حکم می‌کند که روایتی که با اصول قطعی دین و احکام یقینی تطابق بیشتری دارد، باید پذیرفته

۱. همان.

۲. «تقطیع روایت در کتاب من لایحضره الفقیه؛ مصادیق، انگیزه‌ها و آسیب‌ها»، ص ۸۰.

۳. الحاشیه علی مدارک الاحکام، ج ۲، ص ۴۶۳؛ ج ۸، ص ۵۰۸.

۴. المحجة فی تقریرات الحجة، ص ۱۵.

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۰.

شود و دیگری کنار گذاشته شود.^۱

۵. کتاب علل الشرایع

کتاب علل الشرایع - که به بررسی علل و فلسفه احکام شرعی می‌پردازد - یکی از آثار شاخص شیخ صدوق است. او در این کتاب به وضوح نشان می‌دهد که چگونه می‌توان فلسفه احکام را با عقل درک و تبیین کرد.

۱-۵. نمونه اول: فلسفه حرمت شراب

شیخ صدوق در این بخش با استفاده از احادیث ائمه اطهار، حرمت شراب را بیان می‌کند و در کنار آن استدلال می‌کند که عقل نیز حکم می‌کند که هر چیزی که عقل را زایل کند، باید حرام باشد. او توضیح می‌دهد که شراب نه تنها عقل را زایل می‌کند، بلکه انسان را از انجام وظایف دینی و اخلاقی نیز باز می‌دارد. این استدلال عقلی، درک بهتری از فلسفه این حکم شرعی به دست می‌دهد.^۲

۲-۵. نمونه دوم: فلسفه نماز شب

شیخ صدوق در بحث نماز شب، با استناد به روایات اهل بیت، تأکید می‌کند که این نماز باعث پاکیزگی روح و تقویت معنویت انسان می‌شود. در ادامه، او توضیح می‌دهد که عقل نیز می‌پذیرد که اعمال عبادی مانند نماز شب، به انسان کمک می‌کند تا روحیه‌ای مثبت و ارتباط نزدیک‌تری با خداوند برقرار کند، که این امر در بهبود زندگی معنوی انسان اثرگذار است.^۳

۳-۵. نمونه سوم: اجتهاد لغوی و عقل‌گرایی

یکی از مهم‌ترین نمونه‌هایی که نشان‌دهنده بهره‌گیری شیخ صدوق از عقل و عقل‌گرایی ایشان است، اجتهاد لغوی وی در تبیین و معناشناسی واژگان غریب است. واژه «غریب» صفتی است به معنای دور و جدا افتاده.^۴ «غریب الحدیث» را حدیثی تعریف کرده‌اند که مشتمل بر واژه‌ای ناآشنا و نامأنوس باشد.^۵

۱. همان، ج ۴، ص ۹۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۷۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۷۹.

۴. مفردات قرآن الکریم، ج ۱، ص ۶۰۴؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۶۸۶.

۵. مقیاس الهدایه فی علم الدرايه، ج ۱، ص ۲۳۱.

گاهی شیخ صدوق برای تفسیر و تبیین معنای یک واژه غریب، بسان یک دانشمند لغوی به تفسیر آن دست می‌زند و براساس رأی اجتهادی خود معنای واژه را بیان می‌کند؛ به عنوان مثال در حدیث: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ» شیخ صدوق با استفاده از اجتهاد لغوی خود، واژه «أبردوا» را به معنای «عجلوا»، مشتق از «برید» به معنای «نامه‌رسان تیزپا و سریع» تبیین می‌کند.^۱

گاهی نیز در معناشناسی واژه غریب، با استفاده از وجه تسمیه واژه و رابطه عقلانی که بین واژه و وجه تسمیه آن وجود دارد، به معناشناسی واژه غریب می‌پردازد. این امر نیز نشان می‌دهد که ایشان بیشتر جانب عقل را می‌گیرد تا سایر موارد دیگر.

معنای لغوی «تسمیه» را به: نامیدن، نام نهادن و نام‌گذاری، تعریف کرده‌اند.^۲ «وجه تسمیه» در اصطلاح همان علت نامیده شدن و نام‌گذاری واژه‌ها بدان اسامی است. گاهی شیخ صدوق در معناشناسی واژگان غریب، وجه تسمیه آن واژه را بیان می‌کند. این مورد اغلب درباره اسماء پیامبران (علیهم‌السلام) و مکان‌ها به کار رفته است.

به عنوان مثال، وجه تسمیه واژه «نوح» را بدین جهت می‌داند که ایشان «بر نفس خود نوحه و زاری می‌نمودند».^۳ و در موردی دیگر ایشان وجه تسمیه «نساء» را چون مونس آدم بوده است، بیان می‌کند.^۴

۶. کتاب کمال الدین و تمام النعمه

این کتاب - که به بررسی مباحث مهدویت و غیبت امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) پرداخته - نمونه‌ای دیگر از آثار کلامی شیخ صدوق است که در آن از اصول عقلی برای اثبات ضرورت وجود امام و فلسفه غیبت استفاده کرده است.

۶-۱. نمونه اول: برهان لطف

یکی از استدلال‌های مهم در این کتاب، برهان لطف است که شیخ صدوق برای اثبات ضرورت وجود امام از آن استفاده می‌کند. او با استفاده از عقل، بیان می‌کند که خداوند برای هدایت بندگانش خود باید امامی در میان آن‌ها قرار دهد و اگر امام در دسترس نباشد، همچنان حضور او برای هدایت معنوی ضروری است. او تأکید می‌کند که عقل نیز این

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲. فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۲۰۸۲.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۷.

لطف الهی را درک کرده و به وجود امامی حاضر و غایب باور دارد.^۱

۶-۲. نمونه دوم: فلسفه غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

در ادامه، شیخ صدوق به مسئله غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته است و بیان می‌کند که اگر امام در میان مردم حاضر باشد و جانش در خطر باشد، عقل حکم می‌کند که برای حفظ جان امام و حفظ دین، او باید غایب شود. این استدلال عقلی، در کنار نقل، به تبیین بهتر فلسفه غیبت کمک می‌کند.^۲

هم چنین برای اثبات عقاید شیعه، علاوه بر روایات، به نقل حکایات تاریخی مورد قبول معاندان نیز می‌پردازد.^۳

از جمله استدلال‌های تاریخی که شیخ صدوق به آن می‌پردازد، نقض ادله مخالفان در رد طول عمر حضرت قائم علیه السلام است. در این خصوص به حکایاتی همچون طول عمر شداد بن عاد بن ارم،^۴ حبابه والبیه، حدیث خضر، غیبت طولانی و طول عمر دجال، سربانک پادشاه هند استناد می‌کند.^۵

علاوه بر این موارد، نقلیات دیگری را شیخ صدوق ذکر می‌کند که هر چند با مبنای وی در ذکر حدیث ناسازگار است، اما با آن‌ها استدلال می‌کند که چگونه ممکن است طول عمر را برای معاندان بپذیرند، اما روایاتی را که به طریق صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص حضرت حجت علیه السلام رسیده نپذیرند.^۶

در حقیقت ذکر موارد تاریخی و طرح حکایات در آثار صدوق - که در اصل مبنای او نیست یا حداقل این طور مشهور شده است که وی فقط حدیثی است - مشخص می‌شود این اخبار را برای استشهاد و استدلال آورده است و از ذکر این موارد در ذیل روایاتی خاص دقیقاً هدفمند بوده است. این بررسی‌ها همان فرضیه پژوهش را قوت می‌بخشد که عقل و بهره از عقل نزد صدوق حکم سراج دارد دقیقاً همان‌جا که می‌تواند تأییدکننده مضمون روایت باشد، از استدلال و استشهاد هم مدد گرفته است.

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۹۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۰.

۳. «اعتبارسنجی گونه‌های مختلف روایات نزد شیخ صدوق»، ص ۴۲.

۴. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۵۱ و ۵۵۲.

۵. همان، ص ۳۹۲، ص ۵۲۹-۵۳۲، ۵۳۵-۵۳۷ و ۶۴۳.

۶. «اعتبارسنجی گونه‌های مختلف روایات نزد شیخ صدوق»، ص ۴۳.

۷. کتاب عیون اخبار الرضا (ع)

کتاب عیون اخبار الرضا (ع) یکی از مهم‌ترین آثار روایی شیخ صدوق است که به نقل احادیث امام رضا (ع) پرداخته است. او در این کتاب از عقل نیز برای تفسیر و فهم احادیث استفاده می‌کند.

۱-۷. نمونه اول: جبر و اختیار

شیخ صدوق در بحث جبر و اختیار از امام رضا (ع) حدیثی نقل می‌کند که «امربین الامرین» است؛ یعنی انسان‌ها نه مجبور هستند و نه کاملاً مختار. او با استناد به این حدیث، به تفسیر عقلی این نظریه پرداخته و بیان می‌کند که اگر انسان‌ها به طور کامل مجبور بودند، تکلیف دینی و مسئولیت اخلاقی آن‌ها بی‌معنا می‌شد، و اگر کاملاً مختار بودند، نیاز به هدایت الهی از بین می‌رفت:

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقُرَشِيِّ (ع) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُعَاوِيَةَ الشَّامِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (ع) بِمَرُوءٍ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، رُويَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: إِنَّهُ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ. فَمَا مَعْنَاهُ؟ فَقَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يَعَذِّبُنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَضَّ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى حُجَجِهِ (ع) فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِضِ. وَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ، وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِضِ مُشْرِكٌ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا أَمْرُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ فَقَالَ: وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِيْتَانِ مَا أُمِرُوا بِهِ وَتَرْكِ مَا نُهِوا عَنْهُ. فَقُلْتُ لَهُ: فَهَلْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشِيَّةٌ وَإِرَادَةٌ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: فَأَمَّا الطَّاعَاتُ فَإِرَادَةُ اللَّهِ وَمَشِيَّتُهُ فِيهَا الْأَمْرُ بِهَا وَالرِّضَا لَهَا وَالْمُعَاوَنَةُ عَلَيْهَا، وَإِرَادَتُهُ وَمَشِيَّتُهُ فِي الْمَعَاصِي النَّهْيُ عَنْهَا وَالسَّخَطُ لَهَا وَالْخِذْلَانُ عَلَيْهَا. فَقُلْتُ: فَهَلْ لِلَّهِ فِيهَا الْقَضَاءُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، مَا مِنْ فِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْعِبَادُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ إِلَّا وَفَّيَهُ قَضَاءٌ. فَقُلْتُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْقَضَاءِ؟ فَقَالَ: الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَسْتَحِقُّونَهُ عَلَى أَفْعَالِهِمْ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱

این استدلال و مواردی مانند آن، نشان‌دهنده ترکیب نقل و عقل در آثار صدوق است.

۲-۷. نمونه دوم: مسئله عدل الهی

در بحثی دیگر از عیون اخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق به مسئله عدل الهی پرداخته است.

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۲۴.

او روایتی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که در آن حضرت به صراحت می‌فرمایند که خداوند هرگز به بندگان خود ظلم نمی‌کند و هرآنچه از سوی او رخ می‌دهد، برپایه عدالت است. شیخ صدوق سپس با تکیه بر اصول عقلی، به تبیین این روایت پرداخته و بیان می‌کند که عقل نیز حکم می‌کند که خداوند باید عادل باشد؛ زیرا ظلم در ذات الهی غیرممکن است. وی استدلال می‌کند که اگر خداوند ظالم بود، نظام هستی به عدالت نمی‌چرخید و هیچ‌کس نمی‌توانست به عدالت الهی ایمان داشته باشد. این استدلال‌ها، نشان‌دهنده اهمیت عقل در تفسیر مباحث کلامی نزد شیخ صدوق است.^۱

۷-۳. نمونه سوم: اجتهاد لغوی

یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها که نشان‌دهنده بهره‌گیری شیخ صدوق از عقل و اجتهاد اوست، استفاده از «ادراج» در متن حدیث به منظور تبیین و معناشناسی واژگان غریب است. واژه «ادراج» از ریشه «درج» گرفته شده و به معنای «وارد شده» یا «درج شده» است.^۲ و در تعریف اصطلاحی آن گفته‌اند:

هو الحديث الذي أُطْلِعَ فِي مَتْنِهِ أَوْ إِسْنَادِهِ أَوْ زِيَادَةٍ لَيْسَتْ مِنْهُ؛

حدیثی که در متن یا سند آن اضافاتی وجود داشته باشد که به حدیث تعلق ندارد.

پس، گاهی راوی در وسط حدیث یا پایان آن، گفتاری از خود را به عنوان استدلال یا تبیین معنای یک واژه از حدیث، درج می‌کند. چه این کار راوی به عنوان توضیح و تبیین حدیث باشد و چه به عنوان استشهاد به آن باشد.^۳ به عنوان مثال، شیخ صدوق در حدیثی طویل درباره عبارت: «سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ هِيَ الدُّبَّاءُ» می‌گوید که عبارت: «وَهُوَ الْقَرْع» در معنای واژه «الدُّبَّاءُ» ادراج شده است.^۴

۸. کتاب امالی الصدوق

کتاب الأمالی مجموعه‌ای از سخنرانی‌های شیخ صدوق است که در آن به موضوعات

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۵۰.

۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۶۹.

۳. تنقیح المقال فی احوال الرجال، ج ۱، ص ۲۱۹.

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴۴.

مختلف دینی و اخلاقی پرداخته شده است. این کتاب، مانند دیگر آثار وی، حاوی روایات اهل بیت علیهم‌السلام و تبیین‌های عقلی برای فهم بهتر احادیث و آموزه‌های دینی است. کتاب الأمالی در جریان سفر شیخ صدوق به نیشابور نگارش یافته است، در حالی که او در آستانه شصت سالگی قرار داشت، به اوج شهرت رسیده و جایگاه قابل توجهی در دربار آل بویه داشت.

این اثر - که با نام المجالس نیز شناخته می‌شود - مجموعه‌ای از ۹۷ مجلس املاي حدیث شیخ صدوق است. آغاز نگارش آن از ماه رجب سال ۳۶۷ ق، بوده و تا ماه شعبان سال ۳۶۸ ق، ادامه یافته است.^۱

۸-۱. نمونه اول: تبیین عقلانی از قیامت

در یکی از جلسات در کتاب الامالی، شیخ صدوق به موضوع قیامت پرداخته و ضمن نقل احادیثی از اهل بیت علیهم‌السلام درباره روز قیامت، از اصول عقلی برای توضیح این مسئله بهره می‌گیرد. او توضیح می‌دهد که عقل انسان‌ها نیز این حقیقت را می‌پذیرد که باید روزی برای حساب و کتاب اعمال وجود داشته باشد. وی استدلال می‌کند که اگر چنین روزی وجود نداشت، تکالیف دینی و اخلاقی انسان‌ها بی‌معنا می‌شدند و نظام عدالت در جهان نقض می‌گردید.^۲

۸-۲. نمونه دوم: فلسفه اخلاق در اسلام و جایگاه عقل

شیخ صدوق در یکی دیگر از جلسات الأمالی به موضوع اخلاق اسلامی پرداخته و بر نقش عقل در تعیین رفتارهای اخلاقی تأکید می‌کند. وی در این بخش به حدیثی از امام علی علیه‌السلام استناد می‌کند که عقل را به عنوان یکی از ابزارهای اصلی هدایت اخلاقی انسان‌ها معرفی می‌نماید. صدوق سپس با تحلیل عقلی بیان می‌کند که اصول اخلاقی اسلام بر پایه عقل استوار است و انسان می‌تواند از طریق عقل، تشخیص درست و نادرست در مسائل اخلاقی را به دست آورد.^۳

۱. «واکاوی محل برگزاری مجالس امالی شیخ صدوق علیه‌السلام»، ص ۹۳-۱۲۲.

۲. الامالی (صدوق)، مجلس ۳۴، ص ۵۸۰.

۳. همان، مجلس ۴۸، ص ۶۸۲.

۸-۳. نمونه سوم: تبیین عقلانی زیارت خدا

شیخ صدوق در الأمالی، مانند دیگر آثارش، هیچ‌گاه کلام یا تفسیری از خود را ضمن ارائه روایت اضافه نکرده و تنها به نقل روایت و سلسله راویان بسنده می‌کند.^۱ با این حال، همان‌گونه که در دیگر آثار ذکر شد، جایی که نیاز به استدلال جهت روشننگری و دفاع از عقاید باشد، از استدلال و نیروی روشننگری عقل بهره می‌برد. در کتاب الأمالی، زمانی که روایتی از امام کاظم (ع) نقل می‌شود که مضمون آن چنین است:

هر کس فرزندم را زیارت کند، چنان باشد که گویی خداوند را در عرش زیارت کرده است. شیخ صدوق برای جلوگیری از سوءاستفاده گروه‌هایی همچون کرامیه، با استدلال عقلانی مفهوم زیارت عرش خدا را تبیین می‌کند:

مَعْنَى قَوْلِهِ (ع) «كَأَنَّ مَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ» لَيْسَ بِتَشْبِيهِ، لَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَزُورُ الْعَرْشَ وَتَلُودُ بِهِ وَتَطُوفُ حَوْلَهُ وَتَقُولُ: «تَزُورُ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ»، كَمَا يَقُولُ النَّاسُ: «نَحْجُ فِي بَيْتِ اللَّهِ» وَتَزُورُ اللَّهَ، لَا أَنَّ اللَّهَ (ع) مُوصُوفٌ بِمَكَانٍ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا؛^۲

مقصود از این که کسی خدا را در عرشش زیارت کند، تشبیه نیست؛ زیرا فرشتگان عرش را زیارت می‌کنند، بدان پناهنده می‌شوند و گرد آن طواف کرده و می‌گویند: خدا را در عرش او زیارت کردیم. نه مقصود این است که خدا موصوف به مکان شود، زیرا خدای تعالی از آن برتر است.

۹. کتاب المقنع

کتاب المقنع یکی دیگر از جمله آثار فقهی شیخ صدوق است که در آن به مسائل مختلف شرعی پرداخته شده است. اگرچه این کتاب بیشتر جنبه نقلی دارد، اما در برخی از موارد، شیخ صدوق از اصول عقلی برای استنباط احکام فقهی نیز استفاده کرده است.

۹-۱. نمونه اول: تطبیق عقل در مسائل فقهی مربوط به وضو

در بحث وضو، شیخ صدوق به مسئله شرایط وضو و نحوه تطبیق آن با اصول عقلانی پرداخته

۱. «امالی شیخ صدوق، منشوری اعتقادی-اخلاقی برای شیعیان نیشابور»، ص ۱۴۲.

۲. الامالی (صدوق)، مجلس ۲۵، ص ۱۲۰.

است. او در این جا بیان می‌کند که اگر شرایط وضوبه گونه‌ای باشد که به فرد ضرر برساند (مانند سرما یا بیماری)، عقل حکم می‌کند که فرد از تیمم به عنوان جایگزین استفاده کند. این استدلال از قاعده «لاضرر» سرچشمه می‌گیرد که ریشه‌ای عمیق در اصول عقلی دارد.^۱

۲-۹. نمونه دوم: تفسیر عقلی احکام مربوط به روزه

شیخ صدوق در بخش دیگری از کتاب المقنع، به احکام روزه پرداخته است و بیان می‌کند که اگر روزه برای فرد بیماری ضرر داشته باشد، عقل حکم می‌کند که نباید روزه بگیرد. او در این جا از قاعده «حفظ نفس» استفاده کرده و توضیح می‌دهد که عقل و شرع همسو هستند و هر دو به حفظ جان انسان تأکید دارند.^۲

۱۰. صفات الشیعه

صفات الشیعه یکی دیگر از آثار اخلاقی و اعتقادی شیخ صدوق است که به بیان ویژگی‌های مومنان شیعه و رفتارهای مورد انتظار از آن‌ها پرداخته است. این کتاب نیز دارای جنبه‌های عقلانی قابل توجهی است.

۱-۱۰. نمونه اول: عقل و معیار ایمان

شیخ صدوق در این کتاب به وضوح بیان می‌کند که یکی از معیارهای اصلی برای تشخیص ایمان واقعی در شیعه، استفاده از عقل در امور دینی است. او با استناد به روایات امامان معصوم علیهم‌السلام توضیح می‌دهد که عقل به عنوان یکی از ابزارهای الهی برای هدایت انسان‌ها است و شیعیان واقعی کسانی هستند که در تمامی اعمال و رفتارهای خود از عقل بهره‌مند می‌شوند.^۳

۲-۱۰. نمونه دوم: اخلاق شیعیان و نقش عقل در رفتارهای اجتماعی

در بخش دیگری از صفات الشیعه، شیخ صدوق به بررسی رفتارهای اجتماعی شیعیان پرداخته و بیان می‌کند که عقل، شیعه را به رعایت اصول اخلاقی در رفتار با دیگران هدایت می‌کند. او تأکید می‌کند که عقل انسان را به محبت، همزیستی مسالمت‌آمیز و عدالت اجتماعی دعوت می‌کند و این اصول باید در رفتار شیعیان مشهود باشد.^۴

۱. المقنع، ص ۵۳۷.

۲. المقنع، ص ۳۱۲.

۳. صفات الشیعه، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۴۵.

۱۱. شیخ صدوق و اصول عقلانی محاوره

مقصود از اصول عقلانی محاوره، اصول کلی‌ای است که اجزای یک متن و سخن را به سوی مفاهیم مورد نظر و مراد گوینده هدایت می‌کنند. این اصول به چگونگی ایجاد و تکوین کلام دلالت دارند. بنابراین، می‌توان گفت که مقصود از اصول عقلایی محاوره، قرینه‌های پیوسته، اعم از لفظی و غیرلفظی، و قرینه‌های ناپیوسته و انواع دلالت‌های کلام است که در علم تفسیر در زمره قواعد تفسیری قرار می‌گیرند. به عبارتی دیگر، عقلا در فهم یک سخن به مواردی مانند توجه به صدور و ذیل سخن و انواع دلالت‌ها و قرینه‌های بیرونی کلام توجه می‌کنند که به این قرائن، اصول عقلانی محاوره گفته می‌شود.

بهره‌گیری از اصول عقلانی محاوره باعث فهم مراد سخن و به دست آوردن معانی جدید می‌شود؛ زیرا گاهی برای معنای مقصود گوینده، واژه مناسبی وجود ندارد. بنا بر گفته جاحظ، واژگان محدود ولی معانی نامحدود هستند^۱ و بهره‌گیری از این اصول و قواعد عقلانی باعث جبران نقص و کمبودی واژه‌ها برای بیان معانی می‌شود. بنابراین، اصول عقلانی محاوره یک قاعده عقلانی است که شهود و بروز آن در اکثر آثار شیخ صدوق قابل بازبینی و احصا است. از سوی دیگر، از آن‌جا که قرآن کریم از وحی الهی سرچشمه گرفته و با هدف هدایت و پند گرفتن تمامی مردم نازل شده است، گاهی معارفی عمیق را در قالب الفاظ بشری و رایج میان مردم عرب بیان فرموده است. بنابراین، طبیعی است که برخی واژه‌های قرآن در معنای رایج میان مردم عرب به کار نرفته باشند و بیان معنای واژه با توجه به معنای ظاهری آن، در ادبیات انسانی، نامأنوس و غریب به نظر برسد. چنین واژگانی بیشتر در حوزه حقایق غیبی و صفات و اسمای الهی قرار دارند و معناشناسی ناقص از این دست واژگان می‌تواند منجر به ایجاد تشبیه و تجسیم در شناخت خداوند شود.

شیخ صدوق نیز گاهی در تفسیر این‌گونه آیات از اصول عقلانی محاوره بهره برده و از معنای ظاهری واژه عبور کرده است تا تفسیری عقلانی ارائه دهد که مخاطب را از احتمال افتادن در دام تشبیه و تجسیم خداوند در امان نگاه دارد. برای مثال، شیخ صدوق در بیان معنای واژه «وجه» در آیه: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲ با عبور از معنای ظاهری واژه و نسبت دادن صفات انسانی به خداوند، آن را به معنای «دین» تفسیر می‌کند و می‌نویسد که آمدن

۱. البیان و التبیین، ج ۱، ص ۸۳.

۲. سوره قصص، آیه ۸۸.

به سوی خداوند از همان روی و جانب است و به وسیله دین است که به خداوند توجه می‌شود.^۱

همچنین در آیه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ»^۲ شیخ صدوق با عبور از معنای ظاهری واژه «ساق»، آن را به معنای «وجه امر و شدت کار» تبیین می‌کند.^۳

۱۲. شیخ صدوق و قاعده عقلانی سیاق

یکی از قرائن مهم پیوسته لفظی که در متن نمود پیدا می‌کند، سیاق جمله است. همچنین از قرائن پیوسته غیرلفظی می‌توان به شرایط و اسباب صدور سخن، ویژگی‌های مخاطب و متکلم در هنگام صدور کلام اشاره کرد.

برای فهم مراد و مقصود یک سخن، بایستی به این موارد توجه شود. این قرائن، بر مراد متکلم دلالت دارند و هر کس که به آن‌ها بی‌اعتنا باشد، ممکن است در کشف معنای واقعی متن دچار خطا شود. از آنجا که سیاق به عنوان یک قاعده عقلی محسوب می‌شود، توجه به آن در تحلیل متون و تفسیر سخنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.^۴ لذا یکی از اصول عقلانی در محاوره به شمار می‌رود.

مقصود از اصول عقلایی محاوره، اصولی کلی است که اجزای یک متن و سخن را به سوی مفاهیم مورد نظر و مراد گوینده هدایت می‌کند. به عبارتی دیگر، عقلا در فهم یک سخن به مواردی مانند توجه به صدر و ذیل سخن و انواع دلالت‌ها و قرینه‌های بیرونی و درونی کلام توجه می‌کنند که به این قرائن، اصول عقلایی محاوره گفته می‌شود.

یکی از مهم‌ترین این اصول، توجه به سیاق است. سیاق در لغت به معانی گوناگونی به کار رفته است؛ از جمله: رانندن و به حرکت درآوردن و سوق دادن چهارپایان، رشته پیوسته، تابع و اسلوب و روش، امور مخفی و کنایه از شدت داشتن.^۵

در تعریف اصطلاحی، سیاق عبارت است از نوعی قرار گرفتن عقلانی واژگان در یک متن و رابطه آن با جملات قبل و بعد، به گونه‌ای که بتوان از آن معنایی کشف کرد که صرفاً از

۱. الاعتقادات الامامیه، ص ۲۳.

۲. سوره قلم، آیه ۴۲.

۳. الاعتقادات الامامیه، ص ۲۳.

۴. «روش صحیح تفسیر قرآن»، ص ۲۹.

۵. مفردات قرآن الکریم، ص ۴۳۶؛ الصحاح، ج ۴، ص ۱۴۹۹؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۷.

مفهوم واژگان به دست نمی‌آید. حجیت و دلالت سیاق برگرفته از سیره عقلاء است و عقلاء در فهم کلام به صدر و ذیل آن توجه دارند؛ این امر در همه زبان‌ها معتبر و مورد توجه است. شهود و بروز این قاعده در آثار شیخ صدوق مشهود است؛ وی نیز از این اصل عقلانی غافل نبوده و با توجه به اقتضای کلام، به بیان معنای واژه‌ها پرداخته است. به عنوان مثال، شیخ صدوق در تبیین معنای واژه «وهازه» در عبارت: «حُمَادِيَّاتُ التَّسَاءِ عَضُّ الْأَبْصَارِ وَ خَفَرُ الْأَغْرَاضِ وَ قَصْرُ الْوَهَاةِ» - که لغویان آن را به معنای «خطا» تفسیر کرده بودند^۱ - با توجه به سیاق کلام، مناسب‌ترین معنا را انتخاب کرده و واژه «وهازه» را به معنای «رفتار زن با حیا و عفت» تفسیر می‌کند.^۲

۱۳. شیخ صدوق و متون اعتقادی و کلامی شیعه

کلام اسلامی را به معنای استدلال عقلی و منطقی درباره اصول اعتقادی اسلام تعریف کرده‌اند.^۳ اگرچه علم کلام شیعه از درون احادیث معصومان (علیهم‌السلام) پدید آمده و با فلسفه شیعه آمیخته شده است، لکن همراه با استدلال عقلی نیز همراه می‌باشد. شیخ صدوق از نظر فکری و کلامی، از مکتب حدیثی قم به شمار می‌آید.

شاخصه اصلی مکتب شیخ صدوق و قمیان - که در برخی تألیفات ایشان به وضوح بروز و نمود یافته است - تکیه و توجه بیشتر بر اخبار و احادیث نبوی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه معصومان (علیهم‌السلام) در تعریف مفاهیم و اثبات قضایای اعتقادی و کلامی است. با این حال، با مطالعه آثار برجای مانده از شیخ صدوق می‌توان گفت که ایشان علاوه بر اعتماد به احادیث معصومان (علیهم‌السلام)، در بسیاری موارد نیز دانشمندی عقل‌گرا بوده و در اکثر مسائل مورد بحث، دست به اجتهاد زده است.

برخی خط فکری - کلامی شیخ صدوق را ناشی از متون احادیثی می‌دانند که وی نقل کرده و معتقدند که او بدون تصرف در آن‌ها، اعتقادات خود را در یک منظومه کلامی جای داده و مدون کرده است.^۴ لکن شیخ صدوق در بیشتر موارد،^۵ به ویژه در حوزه معناشناسی مفردات و واژگان غریب، علاوه بر بهره‌گیری از احادیث معصومان (علیهم‌السلام)، به اجتهاد و اظهار نظر

۱. النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۴، ص ۲۳۲.

۲. صفات شیعه، ص ۳۷۸.

۳. علوم اسلامی، ج ۲، ص ۹۱.

۴. «ابن بابویه و کلام».

۵. برای مطالعه بیشتر، رک: «روش کلامی شیخ صدوق»، موسوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۸۷ ش.

نیز پرداخته است.

با مطالعه آثار برجای مانده از شیخ صدوق می‌توان نتیجه گرفت که ایشان محدث ظاهرگرایی صرف نبوده و نیست و نباید از دایره عقل‌گرایی خارج دانسته شود. حداقل وقتی به توانایی ایشان در اجتهاد در معنای واژگان غریب و گونه‌های تبیین معنای آن‌ها در آثارش نگریسته شود، می‌توان با اطمینان گفت که وی یکی از مهم‌ترین دانشمندان عقل‌گرایی در قرن چهارم هجری است.

موضوع قابل تأمل این است که شیخ صدوق در آثار خود از استدلال‌ات کلامی شیعه بهره برده است. به عنوان مثال، در معنای واژه «امام» علاوه بر معنای مشهور خود: «پیشوا و رهبر»^۱، شیخ صدوق با بهره‌گیری از استدلال‌ات کلامی این واژه را به معنای: «شخصی نمونه و الگو برای مردم که از جانب خداوند این منصب به او داده شده که بر بندگان فرمانبرداری اش لازم است»^۲ نیز تبیین و تفسیر می‌کند.

در کتاب التوحید خود در بیان معنای واژگان: «الواحد، التوحید، و الموحد»، استدلال کلامی مفصلی درباره معنای واژگان: «واحد و توحید و موحد» بیان کرده است.^۳

یکی دیگر از مسائل مهمی که در علم کلام بدان پرداخته می‌شود، توحید صفاتی و توحید افعالی خداوند است. توحید صفاتی در نگاه مکتب کلامی معتزله به معنای خالی بودن ذات خداوند از هر صفتی است؛ یعنی ذات خداوند آن صفات را ندارد. ولی از نگاه کلام امامیه صفات خداوند عین ذاتش است، به معنای عینیت صفات خداوند با ذات خود است. و توحید افعالی شیعه به این معنا است که هر فعلی از افعال بندگان در عین این‌که قائم به خودشان است، قائم به ذات حق نیز هست و این دو قیام در طول هم دیگر است، نه در عرض با هم هستند.^۴

بر همین اساس، گاهی شیخ صدوق رحمه‌الله در معناشناسی برخی از الفاظ و واژگان دخیل در این حوزه را هماهنگ با استدلال شیعه امامیه بیان و نقل می‌کند. به عنوان مثال، ایشان در بیان معنای واژه «المسموع» می‌نویسد که این واژه به معنای «شنونده است، اگر مسموعی که قابل شنیدن باشد، یافت شود» و «البصیر» را به معنای «بیننده است، اگر مبصراتی باشند که

۱. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. معانی الاخبار، ص ۶۵.

۳. التوحید، ص ۸۴.

۴. آموزش عقاید، ص ۷۴.

آن‌ها را بتوان دید»^۱ که اشاره به صفت فعل خداوند دارد.

۱۴. نتیجه

به طور کلی، با بررسی آثار شیخ صدوق، آنچه از روایات گزارش شده و شرح اندیشه‌هایش ذیل عناوینی که در آثار متنوعش آورده شده، مشخص می‌شود که در درجه اول روش کلامی را به عنوان ابزار اصلی مورد توجه قرار نمی‌دهد و آنچه تأیید می‌کند، عدم رضایت ائمه علیهم‌السلام به روش کلامی است، مگر در شرایط اضطراری و ویژه که جزئیات آن در منابع آمده است.

از جمله شواهدی که نشان می‌دهد شیخ صدوق مخالف مطلق با علم کلام و شیوه عقلی نبوده است، می‌توان به تحلیل اندیشه‌های او در آثارش اشاره کرد:

۱. کتاب التوحید شیخ صدوق، اولین مجموعه‌ای است که احادیث کلامی امامی را در یک نظام جامع و هماهنگ جمع‌آوری و تبویب کرده است.

۲. اولین اعتقادنامه‌های امامیه در آثار شیخ صدوق، یعنی رساله «الاعتقادات» و رساله «الهدایه»، نشانگر گرایش وی به مباحث کلامی است.

۳. هنگامی که به علت نگارش کتاب التوحید و کتاب کمال الدین اشاره می‌کند، دغدغه‌های کلامی شیخ صدوق آشکار می‌شود.

گزارش‌ها و اطلاعات درباره اندیشه‌های کلامی نوبختیان، ابن قِبّه رازی، ابن بشار و ابوزید علوی در کتاب کمال الدین، دلیل دیگری بر توجه شیخ صدوق به مباحث کلامی است.

با وجود این، صرف توجه به این شواهد نمی‌تواند نشان دهد که شیخ صدوق کاملاً عقل‌گرا بوده است و نیز قصد نداریم او را صرفاً عقل‌گرا یا نقل‌گرای محض معرفی کنیم، بلکه اتفاقاً یکی از مهارت‌ها و تخصص‌های این عالم دین، حدیث‌پژوهی عقل‌گرا اوست.

شیخ صدوق بر اساس روایتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند، عقل را سراج می‌داند و آن را ابزاری معتبر می‌شمارد که می‌تواند در برابر علم امام معصوم مؤثر باشد و به مرتبه علم دست یابد. در این روایت، امام صادق علیه‌السلام به مؤمنان توصیه می‌کند که با کلام و استدلال خود با مردم احتجاج کنند و اگر غالب شدند، این خود امام است که غالب آمده، نه شخص دیگر.^۲

۱. التوحید، ص ۱۹۷.

۲. الاعتقادات الامامیه، ص ۴۳.

کتابنامه

- آموزش عقاید، محمدتقی مصباح یزدی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴ش.
- اعتقادات الامامیه، محمد بن علی ابن بابویه، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.
- الامالی، محمد بن علی بن بابویه، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۰ق.
- البيان و التبیین، عمر بن بحر جاحظ، بیروت، مكتبة الهلال، ۱۴۲۳ق.
- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
- تنقیح المقال فی احوال الرجال، عبدالله مامقانی، نجف، مطبعة المرتضوية، ۱۳۵۰ق.
- التوحيد، محمد بن علی بن بابویه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ش.
- الحاشیه علی مدارک الاحکام، محمد باقر وحید بهبهانی، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۹ق.
- الصحيح، اسماعیل بن حماد جوهري، بیروت، دار العلم للملايين، ۱۴۰۷ق.
- صفات الشیعه، محمد بن علی بن بابویه، تهران، اعلمی، ۱۳۶۲ش.
- علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه، قم، داوری، بی تا.
- علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه، نجف، مكتبة حيدريه، ۱۳۸۶ش.
- علوم اسلامی، مرتضی مطهری، انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، بی تا.
- عیون اخبار الرضا (ع)، محمد بن علی بن بابویه، تهران، جهان، ۱۳۷۸ش.
- فرهنگ فارسی، محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۱۷ش.
- قرآن‌شناسی، محمدتقی مصباح یزدی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰ش.
- کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی بن بابویه، تهران، اسلامی، ۱۳۹۵ش.
- لسان العرب، ابن منظور محمد بن مکرم، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- المحجة فی تقریرات الحجة، سید محمد حجت کوه‌کمری، قم، بی جا، ۱۴۲۱ق.
- معانی الاخبار، محمد بن علی بن بابویه، محقق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- معجم مقاییس اللغة، احمد ابن فارس، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.

- مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
- مقباس الهدایه فی علم الدرايه، عبدالله مامقانی، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۵ش.
- المقنع، محمد بن علی بن بابویه، قم، اعتماد، ۱۴۱۵ق.
- من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، مبارک بن محمد ابن اثیر، مبارک بن محمد، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
- «ابن بابویه و کلام»، احمد پاکتچی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد سوم، ۱۳۹۹ش.
- «اعتبارسنجی گونه‌های مختلف روایات نزد شیخ صدوق»، معصومه طاهریان قادی، سید محسن موسوی و همکاران، مطالعات فهم حدیث، بهار و تابستان، سال ششم، شماره ۱۲، ۱۳۹۹ش.
- «امالی شیخ صدوق، منشوری اعتقادی - اخلاقی برای شیعیان نیشابور»، محمد نویدفر، لیلا نجفیان رضوی، محمود مهدوی دامغانی، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، زمستان، شماره ۴۵، ۱۴۰۰ش.
- «تقطیع روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه؛ مصادیق، انگیزه‌ها و آسیب‌ها»، مجتبی علی‌اکبریان و همکاران، حدیث‌پژوهی، پاییز و زمستان، شماره ۲۲، ۱۳۹۸ش.
- «توحید صدوق از نگاه تحلیل و نقد»، عباس اسماعیلی‌زاده، علوم حدیث، شماره ۲۸، ۱۳۸۲ش.
- «روش صحیح تفسیر قرآن»، جعفر سبحانی، مجله قبسات، شماره ۲۹، ص ۹-۳۰، ۱۳۸۲ش.
- «مطالعه تطبیقی انتقادی مضامین استدلال‌های کلامی شیخ صدوق، شیخ مفید و خواجه نصیر طوسی علیهم‌السلام در اثبات وجود خدا»، کاوس روحی برندق و همکاران، پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه، بهار و تابستان، شماره ۸، ۱۴۰۳ش.
- «واکاوی محل برگزاری مجالس امالی شیخ صدوق علیه‌السلام»، محمد نویدفر، لیلا نجفیان رضوی، محمود مهدوی دامغانی، مطالعات تاریخ اسلام، سال یازدهم، شماره ۴۲، ۱۳۹۸ش.